



می خواهم به «هاگوارتز» سفر کنم

○ شهره کاندی



○ عنوان کتاب: ۱- هری پاتر و حفزه اسرارآمیز
۲- هری پاتر و سنگ جادو ۳- هری پاتر و زمانانی
از کتابان
○ نویسنده: جی. کی. رولینگ
○ مترجم: ویدا اسلامیه
○ ناشر: کتابسرای تندیس
○ نوبت چاپ: اول- ۱۳۷۹



مجلد، حرف زیادی برای گفتن داشته باشد، اما در کمال ناباوری با تری مواجه شدم که تا آن را به پایان نرساندم آرام نگرفتم و آنقدر با آن درگیر شدم یا به عبارتی، با آن زندگی کردم که تمام ماجراهای عادی زندگی‌ام، ماجراهای اسرارآمیز «هاگوارتز» را پرایم ندانم می‌کرد. در پایان جلد سوم، تقریباً تمام دوستانم نیز با شخصیت‌های این کتاب آشنا شده بودند، چون حتی در مکالمات تلفنی، ناگزیر از معرفی شخصیت‌های دوست‌داشتنی و آشنای کتاب برای نزدیکانم بودم.

همزمان با پایان جلد سوم این مجموعه مقاله‌ای دیگر از مجله «هورن بوک» به دستم رسید تحت این عنوان «تعقیب هری پاتر: بررسی جوانب مذهبی در ادبیات کودک» که توسط «کیمبرا ویلدرگیش» (Kimbra wildergish) که کتابدار و لیسانسبه علوم اطلاع‌رسانی، با گرایش خدمات به اطفال و جوانان است، نگاشته شده است. نامبرده که از طرفی، کتابدار و آشنا با کتاب‌های مناسب برای کودکان و نوجوان و از طرفی، عضو یکی از مؤسسات کلیسای خدانود



از سال گذشته، هر از گاهی، خبرهایی را در روزنامه‌ها یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های دنیا، در روزنامه‌ها می‌خواندم که حاکی از آن بود که فروش بی‌سابقه این کتاب‌های رنگ‌روده‌های جدیدی را خلق کرده است. این اخبار مرا وسوسه می‌کرد تا با این مجموعه که بسیاری از جوانان غرب را کتابخوان کرده‌اند آشنا شوم و به علت این محبوبیت دست یابم. وقتی مقاله‌ای از «برایان آلدرسون» (BRIAN ALDERSON) در هورن بوک (Horn Book) خواندم، اشتیاقم دوجندان شد، چرا که دریافتم یکی از این کتاب‌ها، برای نامزدی بهترین جایزه ادبی یعنی «ولت‌برده» (Whitbread) انتخاب شد و در رقابتی بسیار نزدیک با تری دیگر، جایزه نهایی را از دست داد.

جلد اول از مجموعه هری پاتر و سنگ جادو، «هری پاتر و حفزه اسرارآمیز» و «هری پاتر و زمانانی از کتابان» را که به پایان بردم، تصور کردم که نویسنده، تمام قوای خلاقه خود را صرف اولین جلد کرده و نباید در دومین



من مطمئن نیستم که راه حل، در دور نگه داشتن کودکان از مطالعه هری پاتر باشد... قرار نیست هری پاتر و کتاب‌های مشابه محو شود. پس آیا باید بگذاریم به صورت خطری ناشناخته باقی بمانند و یا در عوض، آنها را به صورت خطری پیش بینی شده، به فرزندانمان بیاموزیم؟ نه نظر من باید راهی یافت تا این خطر را تعدیل کند. عقاید خود را به فرزندانمان در میان بگذارید، به جای این که بگویید «حق نداری این‌ها را بخوانی، همین و بس!»

کسی که در مرگان مشورت کند زیرا هر که این کارها را کند، نزد خاندان مکروه است و به سبب این رجاست نهوه خدایت آنها را از حضور تو اخراج می‌کند.»
و ادامه دهد: «این دلائل اولیای است که باعث می‌شود والدین با کتاب‌هایی که هرگونه اشاراتی به سحر و جادو یا اعمال شیطانی دارند، مخالفت کنند. آنها می‌دانند که فرزندانشان این موارد را به صورت قابل قبولی می‌آموزند، چه به صورت یک شخصیت داستانی باشد که به دیگری بیاموزد که چطور جادوگر شود... یا به صورت کسی باشد که دیگری را با قدرت سحر، تهدید می‌کند.»

پس از این، نویسنده نکته‌ای این‌ها به عهد عشق را جداگانه بررسی و تحلیل می‌کند. ابتدا از رفتن از میان آتش سخن می‌راند. بعد از فالگریز، سپس به غیب‌گویی می‌پردازد این‌گاه از مشورت با مرگان صحبت می‌کند و کتاب‌هایی را که به این حوزه‌ها پرداختند، مثال می‌آورد و می‌گوید: «در همین جاست که مخالفت‌های شدیدی با هری پاتر می‌شود... در بررسی سفر تنبیه باب ۱۸، آیه ۹ تا ۱۲، می‌توان پی برد که چرا بعضی از مردم بر روی تأییدات باقوه هری پاتر و سحر و جادو، حساسیت می‌کنند. از آن جا که در منبع نامبرده، مخصوصاً ذکر می‌شود که جادوگران و سحران خاندان را آزار می‌دهند و باید نابود شوند، معلوم است چرا فردی که اعتقاد قوی به کتاب مقدس دارد، نمی‌خواهد فرزندان هری پاتر را بخواند. از این کتاب جادو و سحر، با بار مثبت به تصویر درآمده است. سزیمین «هاگوارتز» کاملاً تأیید شده است.»

پس از مطالعه این کتاب‌ها، شاید یا خود فکر کنیم چه خوب می‌شد اگر واقعاً چنین جایی وجود داشت یا می‌شد در آن جا تحصیل کرد. سخت‌کوشی، به نظر در خیلی از موارد، به در این میان، کسالتی هستند که قدرتشان را در برده‌های شیطانی به کار می‌برند (مادام پلورس) و در مقابل، کسالتی هستند که از قدرت خود در راه‌های خوب استفاده می‌کنند (مانند «مادام پلورس» و بسیاری دیگر از جمله

که ببینند یکی از والدین از کتابی که بسیاری از کودکان (و حتی والدین) از آن لذت می‌برند، به شدت انتقاد کند. اما والدینی که عقاید سنت‌گرای مسیحی دارند، در این مورد نظر دیگری دارند. تصور کنید که فرزند شما به خیابان می‌رود و مستقیمانه راهی می‌رود که یک تریلی کامیون، به سرعت به طرف او می‌آید. عکس‌العمل طبیعی والدین، این است که فریاد بزنند تا او را باختر کنند یا حتی به دنبال او بیدوند و خطر را از او دور کنند. از نظر والدین سنت‌گرای مسیحی، کتاب‌هایی که به امور ماوراءالطبیعه و رمز و رموز مربوط است (زجمله هری پاتر)، مانند همان تریلی مرگبار است و طبیعتاً آنها باید همان‌گونه عمل کنند تا فرزندان‌شان را از خطر دور نگاه دارند. بسیاری از کتابداران، معلمان و والدین، ندای انبیاات کودک را با دینی که کتاب مقدس ارائه می‌دهد، در دو قلمروی مغایرت می‌یابند. حتی بعضی والدین با دیگر افراد، با بحث و مناظره، مناسب بودن عناوین خاصی را زیر سؤال می‌برند...»
بعد باور دینی خود را (به خاطر داشته باشید که او فردی است که در دو حوزه ادبی و دینی اشتغال دارد) این‌گونه اعلام می‌کند: «براساس باور دینی من، برخورد و نمانی اتفاقی با ابزار و رموز جادویی، از طریق وسایل ارتباط جمعی مانند تلویزیون، فیلم بازی و کتاب می‌تواند یک مسیحی را به حد طبع گناه‌آلود چنین اعمال و عقایدی تنزل دهد، هر نمایی کلاً ممنوع شدم است و این اصل، مطالعه کتابی را هم که جلوتری را یا دیدی مثبت به تصویر می‌کشند، رد می‌کند. هر پدری که بخرد».

این‌گاه از مآخذ دینی که در آن سحر و جادو مذموم شمرده شده، نمونه می‌آورد: «بهترین انتقادات به سحر و جادو در داستان‌های تخیلی، براساس مطلب سفر تنبیه، باب ۱۸، آیه ۹ تا ۱۲ است: «چون به زمینی که پناهوه خدایت به تو می‌دهد، داخل دشتی با دیگر که موفق رجاست آن امتها عمل نمایی در میان تو کسی یافت نشود که پس از دختر را از آتش بگذراند و نه فالگیر و نه غیب‌گو و نه افسونگر و نه جادوگر... و سحر و نه سوزاننده از اجنه و نه رمال و نه

(god church) an Assemblies است، در تعلیق ناباورانه بین این دو حوزه مسأله را در تحلیل خود ذکر می‌کند که در اساس، طرح آنها، خلط ناصواب حوزه ادبی با مسأله بیرون از ادبیات است. با وجود این، او به وجود قابلیت‌های این مجموعه اثر اعتراف می‌کند و در عین حال، می‌خواهد دلائل مخالفت بعضی والدین با این داستان‌ها را روشن سازد؛ دلالی که عمدتاً مذهبی است. گرچه نویسنده با دیدگاه افراطی این گروه از والدین موافق نیست، به واقع، علت اصلی این مواجهه غلط سنت‌گرایان با طرح نمی‌کند و در پی ارائه پاسخی برای این مضل است و سعی می‌کند تا آن کار آن رد می‌شود. برای آشکار شدن بیشتر موضوع و مستند کردن تحلیل خود، تاگزیرم بخش‌هایی از مقاله را ضمیمه کنم. این ضمیمه شایسته‌هایی با طرز برخورد و نقلی سنت‌گرایان کشور ما نیز دارد.

خوانندگان و حتی دست‌اندرکاران ادبیات ما نیز در قبال بسیاری از کتاب‌های مان، با این مواجهه سنتی و ناصواب رویه‌رو هستند. کتابی است عنصری داستانی، از اعتقادات و مبانی فکری - عقیدتی‌شان تخیلی کند تا مینر باطل بر کتاب زنده برآید. برای مثال حتم و هیاهوی فاکتور طرد می‌شود، چون «کدی» دختر داستان، دختر تجیبی نیست و یا «هلندرن تین جهان» نیکول اشتینگان باطل انتقاست می‌شود، چرا که شخصیت اصلی داستان، فرزند نامشروعی است که با پدری‌زرگش زندگی می‌کند. این ادبیات که ما عنصر اساسی را به دنیای خارج از داستان ارجاع دهیم و تحلیل‌مان را بر اساس قابلیت‌های مجموعه و کل سیستم داستانی، بلکه براساس اندیشه‌های دینی و عرفی‌مان قرار دهیم، گاه به ناپدید کردن آثار ارزنده ادبی منتهی شده و می‌شود این درست همان معضلی است که «ویلدرگیش»، در خصوص مخالفت سنت‌گرایان، با جادوی مندرج در کتاب‌های هری پاتر، قصد طرح آن را دارد.

او ابتدا می‌گوید: «برای علاقه‌مندان به ادبیات پدیدار، که به خصوص کتابداران و معلمان، آرزو داشته است

شخصیت اصلی ما، هری). اما چارچوب اصلی کار، این است که جادوگری / ساحر چیزی خاص و محبوب است. بنابراین، در چارچوب این کتاب، اگر «هری» جادوگری یاد می‌گیرد، کار غلطی نمی‌کند... این تصویر مورد توجه کسانی است که نمی‌خواهند فرزندانشان با حرص زیاد، به یادگیری اعمالی نامطلوب نشان دهند که بنا به اعتقاداتشان خلدوند را آزار می‌دهد.

مطلب مستوعه زیادی در کتاب‌های هری پاتر وجود دارد. یکی از آنها نقش فالگیری در کتاب سوم (هری پاتر و زندانی آزکابان) است: «سرزمین هاگوارتز، رشته فالگیری تدریس می‌کند (اگرچه رشته‌های است که شاگردان آن را از لحاظ اعتبار، نامحدود و نامشخص می‌دانند). بسیار منطقی است که یک جادوگر با ساحره جوان می‌تواند علم غیب (فالگیری) بیاموزد. اما مشکل این‌جاست که نتایج آن به طور قطع، در سفر تئیه مستوع است. مترجم به ساجران مصری و ارزش تحصیلی باقوه‌ای که در دیدار از مصر وجود دارد (در کتاب سوم)، موقعیت فوق بشری جالبی ایجاد می‌کند و اگر اجازه داشته باشم بگویم این با عقاید مسیحیت مخالف است.

«هرمیون» این‌طور اظهار نظر می‌کند: «تو عکس «رون» و خوادفدانش از هفته پیش دیدی؟ شرط می‌بندم داره کلی چیز یاد می‌گیری. من خیلی حسودیم می‌شه. ساحران مصر باستان شکست‌انگیزند: در خانه، بچه‌های مسیحی درباره جادوگران مصری داستان‌ها کلاً متفاوتی را می‌خوانند: در سفر خروج باب هفتم آیات 8 تا 13: در آن جا جادوگران مصری می‌کوشند قدرت خود را برتر از قدرت خداوند که موسی و هارون نشان می‌دهند، نامود کنند. وقتی جادوگران مصری در جواب به کار هارون که عصای خود را مار کرد، عصای خود را به همان شکل درونی آوردند، خداوند بار دیگر ماری از عصای هارون ظاهر می‌کند تا آن مارها را ببلعد. این داستان دربرخی از ادیان، بسیار اهمیت دارد و از جمله در بیشتر فرهنگ‌های مسیحی سنت‌گرا.

بعسی از والدین، شاید احساسی کنند که اظهارنظر «هرمیون» کار جادوگران مصری را تأیید می‌کند و شاید در نظر بگیرند که بین آن‌چه جادوگران مصری انجام دادند و آن‌چه «هری»، «هرمیون»، «رون» یاد می‌گیرند شباهت نزدیکی وجود دارد. این شاگردان به نوعی وارثان تحصیلی آن جادوگران مصری‌اند. قسمت دیگری که درخو توجه است، روشی است که «والدمورت» به کمک آن، «جینی» ویزلی» را در کتاب دوم به تسخیر درمی‌آورد. «جینی» زمانی که دفتر خاطرات «والدمورت» را می‌خواند به تصاحب او درمی‌آید. «والدمورت» از او استفاده می‌کند تا با آزاد کردن «باسیلیسک»، انفک اسرار را باز کند. این مثالی روشن است، ولی شواهدی دیگر نیز وجود دارد که حالت تسخیر در آن‌ها رخ می‌دهد. مثلاً کتاب سوم، وقتی که استاد «دریانی» فالگیر ناگهان به حالت هیپنوتیزم می‌رود و با صدایی کاملاً متفاوت از صدای خودش صحبت می‌کند و بعد به حال طبیعی بازمی‌گردد.

آن صدای خدای تاریکی (احتمالاً صدای «والدمورت») است. به علت موارد متعدد از عهد جدید که حضرت مسیح در آنها تصاحب ارواح را منع می‌فرمایند، حتی اگر این شیاطین که در هری پاتر توصیف شده‌اند، منفی جلوه نکنند، باز بدون شک ناخوشایند خواهد بود. آخرین نکته در هری پاتر، توصیف «مشنگ‌ها» است؛ یعنی مردم غیرجادوگر، از جمله خانواده «دورسل» که غیرقابل تحمل‌اند (خاله - شوهرخاله و پسرخاله هری). همچنین همه مردم «عالی» دیگر. هری سوال «رون» را در مورد این که «مشنگ‌ها» چه‌طورند، این‌گونه پاسخ می‌دهد: «افساح خوبه نه همه آنها». این حالت کامیابش وجود دارد که «مشنگ‌ها» جانو را نمی‌فهمند و ترس آنها از جادوگران و ساحران، از فانی آنها و یا سایرخواهی‌شان ریشه می‌گیرد تا از اعتقاد محکم به یک دستگاه «دینی» نویسنده این مقاله، ترس «مشنگ‌ها» از جادوگرها را به اعتقادات جادوگرسنتری قرون وسطایی تشبیه می‌کند.

و می‌گوید دیدگاه مشنگ‌ها نسبت به جادوگران، دیدگاه قرون وسطایی است و شاید بسیاری از خوانندگان مسیحی، این را به خود بگیرند. او پس از ذکر تمام دلایل و الین و علت مخالفت‌هاش با این کتاب، سرانجام، نظر خود را این‌گونه اعلام می‌دارد:

«اما نظر خود من... خوب... به نظر من مسئله‌ای نیست که با احساسی بسیار معروف، «هری» هوارهای کنیم و همزمان با شخصیت خیالی و معروف او، چیزهایی بیاموزیم. در نظر داشته باشیم که بزرگ‌ترین شیطان قابل تصور، سعی کرده است او را بکشد و به دنبال راهی است تا کار خود را تمام کند. ما به عنوان یک کتابدار و یک خواننده، معتقدیم که ما ازاین هرجه دوست داریم بخوانیم و نباید این راست کم بگیریم. به عنوان یک مسیحی سنت‌گرا، معتقدیم که مرزهای مشخصی وجود دارد که نباید از آن‌ها بگذریم و یکی از آن‌ها باز کردن دری به دنیایی است که جادوگری در آن رسم است... هری پاتر، حداقل برای من، این‌جا حاضر است و ما باید در این دنیا زندگی کنیم. «مشنگ‌ها» و جادوگران نمی‌توانند وقت خود را به فریاد زدن بر سر هم و نوهین به یکدیگر تلف کنند. این امر باعث کوری آنها نسبت به شیطان اصلی می‌شود (یعنی والدیون و زبیرت در دنیای آنها و شیطان در دنیای ما) بگذارید چند لحظه به زبان خود صحبت کنیم. من مطمئن نیستم که راه‌حل، در دور نگه داشتن کودکان از مطالعه هری پاتر باشد... قرار نگیری هری پاتر و کتاب‌های مشابه محو شود. پس آیا باید بگذاریم به صورت خطری ناشناخته باقی بمانند و یا در عوض، آنها را به صورت خطری پیش‌بینی شده، به فرزندانمان بیاموزیم؟ به نظر من باید راهی یافت تا این خطر را تعدیل کند.

خوبید خود را با فرزندان‌شان در میان بگذارید، به جای این که بگویید «حق ندرای این‌ها را بخونی، همین و بس!» در مورد آن چه در این کتاب‌ها مورد توجه شماست و علت آنها صحبت کنید. اگر کودکی به این کتاب‌ها علاقه زیادی

نویسنده قطعاتی از یک پازل بزرگ را در دست دارد که با طرح و نقشه‌ای که به تمام و کمال در ذهنش از قبل شکل گرفته در حال چیدن آن است. و در این میان، ذهن دقیق، منظم و ریاضی او خواننده را به حیرت می‌اندازد. چنان‌چه ممکن است در اولین فصول کتاب، با ماجرای آشنا شویم که تصور کنیم از سر تفتن و برای سرگرمی محض در اثر گنج‌نابنده شده، اما به ناگاه، در آخرین فصول غافلگیر شده، درمی‌یابیم که زمان استفاده از آن عنصر اولیه فرا رسیده است





و با دگرپس و جابه‌جایی بر اضطرابات او فایق می‌آید. نقش درامی مهمی دارد. به واقع کارکرد روان‌شناختی این فانتزی، همچون دیگر فانتزی‌ها، جز سامان‌دهی ذهنی کودک چیزی نمی‌تواند باشد چه برای کودک درون اثر و چه کودک مخاطب.

این مجموعه آثار، فانتزی‌هایی با ساختار بلند هستند که به نوعی چون فانتزی جادویی (Magic Fantasy)، فانتزی ماجراجویی (Adventure Fantasy) و فانتزی هراس (horrific Fantasy) شهادت دارد. طرح داستانی این مجلدات، که دنیای واقع شروع می‌شود و سپس به قلمرو فانتزی می‌رسد و سرانجام در پایان‌بندی هر مجلد بازگشت به واقعیت را شاهدیم. عناصر داستانی نویسنده اعم از کنش‌ها، کنشگرها و فضاها چنان دقیق و حساب شده در متن به کار گرفته می‌شود که حضور هیچ واقعه یا عنصری را از سر تصادف و بدون ایفای نقش نمی‌بینیم. گویی نویسنده قطعاتی را یک پازل بزرگ را در دست دارد که با طرح و نقشه‌ای که به تمام و کمال در ذهنش از قبل شکل گرفته در حال چین آن است. در این میان، ذهن دقیق، منظم و ریاضی او خواننده را به حیرت می‌اندازد. چنان‌چه ممکن است در اولین فصول کتاب با ماجراجویی آشنا شویم که تصور کنیم از سر تفتن و بر سرگرمی محض در اثر گنجینه شده اما به ناگاه در آخرین فصول غافلگیر شده، درمی‌یابیم که زمان استفاده از آن عنصر اولیه فراموش شده است. برای مثال در اولین جلد این آثار (هری پاتر و سنگ جادو)، با شخصیتی به نام «هرون» آشنا می‌شویم که موشی نجیب دارد. آن‌گاه در پایان جلد سوم (هری پاتر و زندانی آزکابان)، درمی‌یابیم که این موش، یکی از خادمان و جاسوسان «والدمورت» بوده که تغییر هیات داده و از عاملان اسلج قتل پدر و مادر هری بوده است.

در ساخت هری پاتر، چند اصل اساسی همواره رعایت شده است که اولین آن همان‌گونه که اشاره شد، پیوستگی درونی اجزاست. به خاطر سرمدن تمامی اجزای مجموعه‌ای که به این بزرگی، تنها با به‌کارگیری دقیق این اصل ممکن است. اصل دیگری که در مجموعه نقشی اساسی دارد، بنیادهای تعلق است. ماجراجویی همچنان‌نگیز فصول با تعلیقی مستند پیش می‌رود و همواره در یک فصل پایانی، گره‌گشایی نهایی صورت می‌گیرد.

نویسنده با چند شگرد، به این اصل می‌پردازد. گاه سؤالات او در متن به این حسی تعلق دامن می‌زند: «چه اهمیتی داشت که آن سگ سه سر از چه چیزی مرادیت می‌کرد؟ چه فرقی می‌کرد که «استیسیه» آن را می‌خورد یا نه؟» گاه با گزاران قطعیه‌هایی به این کار دست می‌زند: «چشم‌هاش را باز کرد... نور دنیاتک خیره‌کننده‌ای در چشمان اطرافش را روشن کرد... صدای جیغ در گوشش خاموش شده بود و سرما به تدریج از بین می‌رفت... چیزی دیوانه‌سازها را باعث رفته رفته بود... آن کسی، هری، هرمن و سیریس را دربرگرفته بود...»^{۳۴}

و گاه هنگامی که واقعه‌ای به خوبی و خوشی تمام شده نویسنده از حال نمی‌مکد. «مست زبیرول از دستش لحتظایی مخاطب زانمی‌د می‌کند... دستت زبیرول از دستش جدا شد و نفهید که همه چیز از دست رفته است... همه جا تاریک بود... تاریک... تاریک...» و گاه در دل لحتظا حل جزایران جزایران زده‌ای می‌آوردند که ضمن طولانی کردن جزایر ماجراجویی داستان را به پایانی نینماتم و باز هدایت می‌کند. او همواره برای تخیلات

از جهان واقع است. در نتیجه جادوی «رولیتک» قابل مقایسه با جادوی مندرج در کتاب مقدس که منع شده (و به قولی تاریخی اشاره دارد)، نیست. اگر بخواهیم کمی به عقب بازگردیم، این مواجهه غلط سنتی را با افسانه‌ها و قصه‌های پریان، در جامعه‌ای که هری پاتر در آن زاده شده یعنی بریتانیا نیز می‌توانیم مشاهده کنیم. «در سده نوزدهم جریانی در اروپا و ابتدا در بریتانیا شکل گرفت که عمیقاً با افسانه‌های پریان که پر از موجودات خیالی بود، درافتاد. این عده اخلاقی‌گرایان، آموزشگران و دین‌یارانی بودند که افسانه‌های پریان را برای بچه‌های بیگناه زبانه‌دند می‌دانستند و روی دو نکته تأکید داشتند که بچه‌ها با خواندن این گونه افسانه‌ها نه تنها بین حقیقت و خیال تمایزی نمی‌گزارند بلکه وقتشان را که باید در پی علوم مفید پر شود، به سخنی تلف می‌کنند.» جالب این‌جاست که نخستین فانتزی‌ها در همین سرزمین پدیدار شده و حال در کمال شگفتی می‌بینیم که همین مواجهه غلط با افسانه‌ها، در مورد فانتزی‌ها هم پس از گذشت این همه سال‌ها ادامه دارد.

«هری پاتر» پسرچهارمی است که با از دست دادن پدر و مادرش، اکنون با خانواده خاله‌اش زندگی می‌کند. خانواده‌ای که او را دوست نمی‌دارند و برای او حقوق انسانی قائل نیستند. هری که در دنیای واقع وضعیت غیرانگیز دارد با کمک قدرت جادویی فانتزی، زندگی تلخ خود را به زندگی ماجراجویانه و شیرینی بدل می‌کند. فانتزی با عناصر مختلف خود، از زندگی «هری» نشان‌دهی می‌کند و ادامه زندگی را برای او ممکن می‌گرداند. بنابراین، چون جادوی به کار رفته در اثر، «هری» را از ناشمی و خطر حفظ می‌کند

دارد والین می‌توانند از آن برای آموزش بهره ببرند و در عین حال خواندن برای لذت برهن را به آن اضافه کنند. این نکته را نفهمید کنید که یک خواننده متفکر، متوجه می‌شود که چه چیزهایی از آن باید نادیده گرفت... در کنار لذت برهن از داستان، باید دربره آن چه داستانی می‌گوید فکر کرد: آیا آنها چیزهایی است که می‌توانم و باید در زندگی دنبال کنم؟... جادوی واقعی هری پاتر، جادویی نیست که در «هاگوارتز» یاد داده می‌شود، جادویی است که کتاب در ذهن و زندگی خواننده ایجاد می‌کند... همه ما ملایم اندیشی متالی برای کودکان‌مان بسازیم. شاید در این که عالی چیست همیشه توافق نداشته باشیم، اما می‌توان در این راه، توانایی‌های بدیع‌تر را کشف کرد. همان‌طور که می‌توان نقول‌تنامی هم را دریافت.»^{۳۵}

واقعیتی نویسنده و دلایل نویسنده که والین برعلیه عین حال، به اصل آزادی و گفت و گو در مورد فرانت‌های متفاوت باور دارد، جالب توجه است. اما آن‌چه شاید از همه این‌ها مهم‌تر نادیده گرفته شده، قاعدی‌اندیشی و مهم است و آن این که به واقع، هر جادوگری در کتاب مقبول است، این ربطی به جادوگری در عالم واقع ندارد. پس استاد به کتاب مقدس و دلایل نویسنده که والین برعلیه جادوی واقعی می‌کند، عنصری متمایز از جادوی این فانتزی است. «فانتزی روایتی از دنیای ناممکن‌هاست... آن جا که کنش‌های فانتسیک در دنیای واقعی، نه وجود دارد و نه می‌تواند محقق شود... کنش‌های فانتزی را نمی‌توان به بی‌موردی عقلی سنجید و اعتبار آن‌ها را نباید و تکذیب کرد.» پس یافتن معانی برای آن‌چه در فانتزی‌ها آمده در دنیای واقعی کاری بی‌عده است. دنیای فانتزی، بیرون

بعنی خود راهمایی را در اثرش بازمی گذارد. برای مثال در جریان سنگبری پتلی کره» ماجرای پیش می آید و تا این مجرم اصلی فرار کند و با فرار او دلهره جدید و بحرانی ایجاد نازهای را نوبت می دهد.

اصل نریگ، آنتیپا زبایی عمیق و گسترده است افرادی که در توصیف جهان تخیلی اثر، ماجراهایی موجود در اثر و فرار که در گزین این اتفاقانده دیده می شود و ضمن ایجاد لذت و سرگرمی، مخاطب را به حیرت و شگفتی وامی دارد. تخیلات گوناگون او را می توان در این نمونه ها دید: حضور نامه های گردن کشیده، خوراکی هایی که طعم همه چیز آن لیختند می زنند، حرکت به مهمانی می روند، به موهای خود پیوستگی می پیچند و... کتاب هایی که برای جلوگیری از تنگ خوردن از دست آید آنها را با

طالب بست و تنها با نوازش باز می شوند، آینه نفاق انگیز که از زوهای یک فرد را به او دهد، دفترچه خاطراتی که می شود با صاحب آن خاطرات حرف زد و ارتباط گرفت. بازی شطرنج جادویی که مهره های زنده دارد که در صورت اشتباه بازیکن، او را راهمنایی می کنند، شل نامرئی کننده، پید تکندن، پودرهای آبرو آور، سمیهای کبود حیوانی و هزاران مورد دیگر که در این مختصر نمی گنجد.

علاوه بر این ها، شخصیت پردازی اثر نیز از قوت و صلاحیتی برخوردار است که نمی توان بی اشاره از آن گذشت. شخصیت های اثر رویکنج بر چند نوعند:

گروه اول: شخصیت هایی که بساخته اسطوره ها و افسانه ها و یا ترکیبی از تخیل فردی و الگوهای کهن اند. برای مثال می توان به این نمونه ها توجه کرد: سانتیورا (موجودات افسانه ای که نیمه بالای بدن آنها پیکر انسان و نیمه دیگر آن بدن اسب است). کویید (خدای عشق، به صورت کودکی برهنه و

بالار با کمانی در دست).

قنقوس (پرنده ای افسانه ای که پانصد سال عمر می کند و سپس خود را آتش زده از خاکستر او پرنده ای تازه برمی خیزد).

گرگینه (موجودی افسانه ای که ناله ی شبیه انسان دارد، اما در مواقع خاصی، به ویژه هنگام بدر کامل ماه به کرگ بزرگی تبدیل می شود).

و نیز جن زیرزمینی، زامبی، ماتیکور، اژدها و ... همه از این نوعند.

از جمله نمونه های که نویسنده از یک الگوی کهن استفاده کرده و با تخیل غنی خود شخصیت را قوام بخشیده جن خانگی به نام «دالی» است در اوایل جلد دوم (هری پاتر و حفره اسرارآمیز) با شخصیتی عجیب به نام «دالی» آشنا می شویم که گوش های بزرگی شبیه گوش فاخته دارد و چشمهایش سبز و درخشان است. به درستی توب نیست. است. او که لباسیهایی چون پورالیسی کهنه به تن دارد، این گونه سخن می گوید: «دالی رو شرمندگی کردین! نا حالا هیچ جادوگری دایی رو به نشستن دعوت نکرده بود... هیچ جادوگری منو همشان خودش ندونسته بود...»

«دالی» جن خانگی است که مجبور است تا آخر عمرش به خانواده جادوگری خدمت کند و برده آن خانواده باشد. او گرفتار خودآزاری است و دائم خود را سرزنش و تنبیه می کند. او برای تنبیه خویش، گوشهایش را لای در اجاقی می گذارد، دستهایش را زیر آبی می گرد و با گفتن «دالی بد دایی بد» خود را سرزنش می کند. او در پاسخ به هری که از وضع رفتار لباس های او سؤال کرده بود،

می گوید: «این نشانه برگی به جن خونگه قربان دایی زما می آزاد می شه که ازایش لباسی پیش هدیه بده. اما همه خانواده مواظبنه که هیچ وقت حتی یک لنگه جوراب به دست باد ندن، چون اون وقت دایی آزاده که از خونه اونا بره و دیگه برنگرده.» آن وقت از نیاز خود و همه برده ها به یک قهرمان، به یک نانی، به یک هری پاتر سخن می گوید: «اگه می دونستن وجودش برای ما چه اهمیتی داره برای ما برده های بدبخت برای ما تاله های دنیای جادویی قربان دایی اون روزها رو یادشه که «اسمو تیر» در لوج قدرت بود! اون وقتها با ما جن های خانگی مثل حشرات انگلی رفتار می کردن!» به خوبی روشن است که نویسنده از عنصری کهن، یعنی «جن» در خدمت اهدافش استفاده کرده و شخصیتی جالب و دوست داشتنی خلق کرده است.

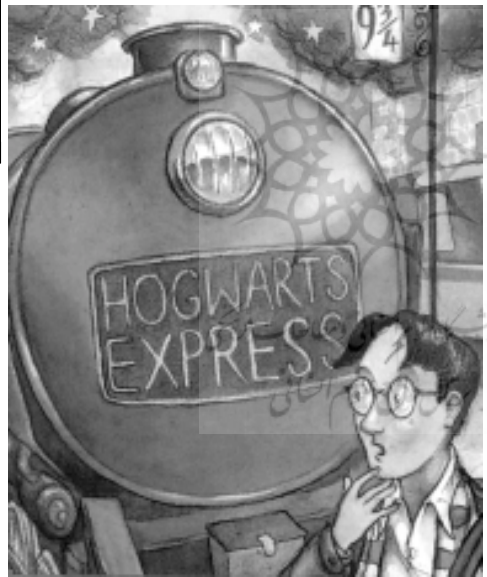
گروه دوم: شخصیت های او جادوگرانی هستند با شکلی نو که نماینده فشر یا فردی خاصی با خصائص آشنا در جهان روزمره ما هستند برای مثال، به شخصیتی به نام «لاکهارت» توجه کنید. از ابتدا او را شخصیتی محبوب می یابیم. «خانم ویزلی» مادر «رون» به او توجه مخصوصی دارد. کتاب های او را می خرد و در حضور او دستپاچه شده و سرور و شرفی از مرتب می کند. «هرمیون» دور کلاس های «لاکهارت» قلب می کشد. نام او از طرفدارانی می کشد و کارت او را ریز باشتن می گذارد. «لاکهارت» که با ندانان های

سفید و درخشانش، گاه ردایی آبی به رنگ چشمانش می پوشد و گاه رنگ ردایش را مناسب تزیینات سالن انتخاب می کند.

او که یکی از استادان «هاگوارتز» است عاشق شهرت خودنمایی، محبوبیت و جلب توجه است. او دائم افتخارات نقلی اش را به رخ می کشد. «این منم، گیلپوری لاکهارت، دارای نشان نژاد درین برج سه عضو افتخاری انجمن مبارزه با نیروهای شیطانی و پنج بار برنده جایزه زیباترین لیختند مجله ساحره» «سؤالات امتحالی او، به نامی، تمایلات او را نشان می دهد. چنانچه در برگه سؤالات، از بچه ها رنگ دلخواه و از روی قلبی اش، بزرگترین موفقیتش، سالروز تولدش، هدیه ایده آلیش و... را سؤال کرده بود. او فردی است و مسکلی است که حتی در شرایط بد شاد و سوزنده کلیت و به عنوان جایزه کتاب های افسانه خود را به دیگران می بخشد. جناب این جاست که وقتی به وجودش در لحظاتی بحرانی احتیاج است، قصد فرار از مهلکه به سرش می زند.

هری ناپولونه گفت: منظورون آینه که دارین فرار می کنین؟ اونم با اون همه کارهایی که کردین و نوبی کتابهاون نوشتن؟ لاکهارت با ملامت گفت: «کتابها می تونن کمک کنن دایمن.»¹¹

و بعد اقرار می کند که او با کارهای ارزشمند دیگران به شهرت رسیده و جادوهای را که دیگر جادوگران کرده اند،





به نام خود در کتاب‌هایش ثبت کرده است. این درست با وضعیت‌های آشنای دنیای انسانی ما شباهت دارد. افرادی با خصیصه‌های فریادگانه و افکارگانه و با ادعاهای برطمع‌پز و کلمات فریبا که البته به زیبایی آن‌چه نویسنده نگاشته نهایتاً در موقعیت مضحک و خفیه خویش غافلگیر می‌شوند. گروه سوم، گاه شخصیت‌های او نمایان‌اند؛ نمادهایی که مشکلات بخشی از نظام و جهان را به نمایش می‌گذارند. نویسنده در آغاز معرفی هری، او را در وضعیت به نمایش می‌گذارد که مجبور به فراموشی خوشتن خویش و زندگی گذشته خود است. خانواده دورسلی راجع به پدر و مادر هری و گذشته هری، هیچ به او نگفته بودند و فقط به دروغ گفته بودند آنان در تصادف اتوبوسی کشته شده‌اند. اما هری یک خاطره بسیار محو و کم‌رنگ از آن‌ها در ذهن داشت و زخمی به روی پیشانی‌اش که نشانه‌ای از زندگی گذشته او بود، نبرد «هری» بر علیه فراموشی، نمودی از نبرد او در نظامی نولایت‌ز است. چرا که چنین نظامی، با تکیه بر فراموشی، می‌گوشد همه چیز را نابود و انسان‌ها را نابود و مانده سازد. هری، با تمام وجود، از خود دفاع می‌کند تا خود و پدر و مادرش فراموش نشوند. سوبه‌های دیگری از اثر را که به نحو بارزتری بر چنین نظامی تکیه می‌کند می‌توان در شخصیت‌های زیر دید:

(الف) ولدمورت:

«ولدمورت» نمودی از دیکتاتوری وحشت است. او قادر است به طرز ماهرانه‌ای گروه کثیری را مرعوب سازد و خوف عظیمی در میان افراد بپراکند. وحشت و تثبیت خوف عمومی، شکل نهایی و تکامل یافته دیکتاتوری وحشت است و جوهر پدیده نولایت‌زسم را تشکیل می‌دهد. «ولدمورت» که سحری وحشت و ترس حاکم بر جادوگران و اهالی «هاگوارتز» است اقرار می‌کند که چگونه با نقد و همدردی با «جینی» کوچک او را به خود علاقه‌مند می‌سازد و او را به آدمی تبدیل می‌کند شبیه روایت که تنها گیرنده اوامرش شود و آنها را مو به مو به اجرا می‌گذارد.

ولدمورت اقرار می‌کند که: «من همیشه قادر بودم کسانی رو که بهشون احتیاج داشتم، چالو کنم. «جینی» منو از روحتن لیریز کرد و من فهمیدم که روح جینی دقیقاً همون چیزیه که لازم دارم. ترس‌های عمیق و اسرار نهایی جینی هر روز منو سرباب کرد و من روز به روز قوی‌تر شدم. من قدرتمند شدم، قدرتمندتر از دوشیزه ویزلی کوچولو. چنان قوی شدم که نوسستم با گوشه‌ای از اسرارم اونو سرباب کنم و درهای از روحمو در وجودش بربزم.»^۱ و این درست کاری است که پیشوا و مرجع یک نظام نولایت‌ز می‌کند و انسان‌ها را با دور شدن از خویشتن خویش، در فراموشی هستی فرومی‌برد. چنان‌چه خود جینی اعتراف می‌کند: «نام عزیز، مثل این که من دارم حافظه‌مو از دست می‌دم...»^۲ و بعد اقرار می‌کند که باز کردن فرجه اسرار، پیام‌های نهیداسمیز، خفه کردن خروس‌های قلم، حمله به چهار گدازنده و... همه کار او بوده است. «جینی» به سبب شغف و کسپولی روح خود تسلیم خواست. «ولدمورت» می‌شود از طرفی خود «ولدمورت» فردی است که از حطرت

یافتن معادلی برای آن چه در فانتزی‌ها آمده، در دنیای واقعی کاری بیهوده است. دنیای فانتزی، بیرون از جهان واقع است. در نتیجه، جادوی «رولینگ» مقایسه با جادوی مندرج در کتاب مقدس که منع شده (و به حقایق تاریخی اشاره دارد)، نیست

پرتال جامع علوم انسانی

گاه شخصیت‌های او نمادین‌اند؛ نمادهایی که مشکلات بخشی از نظام و جهان را به نمایش می‌گذارند. نویسنده در آغاز معرفی هری، او را در وضعیتی به نمایش می‌گذارد که مجبور به فراموشی خوشتن خویش و زندگی گذشته خود است

های زندگی گذشته‌اش رنج می‌برد و اعتقاد عجیبی به پانکی و اسلانت خون و نژاد دارد (درست چیزی که ندانمی‌کننده عقاید نظام نولایت‌ز نازست‌های آلمانی است). او می‌گوید: «فکر کردی می‌خواستم تا ابد اسم پدر مشتک کتیفوو یک بکتیو؟ اونم من که از مادر ساحرم خون پاک و اصیل اسلانتینو به ارت برده بودم... من به اسم شیک و با اهیت برای خودم ساختن اسمی که می‌دونستم به روزی

وقتی بزرگ‌ترین جادوگر دنیا بشم، پشت همه جادوگرها رو به لرزه می‌انداز.

این تکیه بر اسالت و برتری نژادی و خونی را در اندیشه دیگر افرادی که به گروه اسلاترین دارند نیز می‌توان مشاهده کرد.^{۱۱} برای مثال، یکی از شاگردان هاگوارتز این گونه می‌گوید: «اگر شجره‌نامه منو ببینی، هست نه نسل قیل از من همگی جادوگر و ساروه بودن و خون من مثل بقیه پاک یا کم»^{۱۲} و یا «هاتلوی» که دشمن

خونی «هری» است از ابتدا با ناید بسیار، بر اسلاترادی جادوگرها تکیه می‌کند. او از «امبلدور» انتقاد می‌کند که به مشنگ‌زاده‌ها اجازه تحصیل در هاگوارتز را داد. «پایام همیشه هم که «امبلدور» بدترین مدیر هاگوارتز، عاشق مشنگ‌زاده‌هاست. به مدیر اسبل و شریفه اسنابل‌هایی مثل اون «گروپو» رو نوبی مدرسه راه نمیده.»^{۱۳}

«امبلدور» شخصیتی است که نقطه مقابل ماگویی پدش قرار دارد. او در مدرسه خود تنها به اصل و نسب خانوادگی جادوگرها اهمیت نمی‌دهد، بلکه دانش آموزانی را که قوای جادویی دارند ولو از پدر و مادری غیرساروه باشند نیز می‌پذیرد، یعنی افرادی چون «هرمپون» را که اصل و نسب جادویی ندارد. «هاتلوی» به «هرمپون» لقب «گندزاده» می‌دهد و این بدترین فحشی است که به مشنگ‌زاده‌ها می‌دهند. رون به هرمپون می‌گوید: «خیلی

زشته که آدم به کسی بگه گندزاده یعنی خوش ناپاکه دیکه، خوش معمولیه. خیلی زشته، نوی این دوره و زمونه اکثر جادوگرها دورگن. اگه جادوگرها با مشنگ‌ها ازدواج نمی‌کردن، نسلشون منقرض می‌شد.»^{۱۴}

آیا این‌ها همه نمادی از تاریخ جوامع بشری نیستند؟ قاتلین به برتری نژادی، اصلاح نژادی و ضرورت وجود پیشوا در قبال افرادی که به اعمال فرسنگ‌ها و نظام و

زیستن در کنار هم فکلتند. از دسته اخیر می‌توان «امبلدور» را معرفی کرد که این حق را برای مشنگ‌زاده‌ها قائل است که به دنیای جادویی آنها وارد شوند. همچنین فردی چون «آقای ویزلی» را داریم که بسیار شائق است تا از طرز کار، وسایل و تکنولوژی دنیای مشنگ‌ها سرآورد و می‌گوید: «خیلی جالبه این مشنگ‌ها نابهن. بین چه راه‌هایی پیدا کردن و بدون سحر و جادو آموزشون می‌گزنون.»^{۱۵} بدین ترتیب به اعتقاداتی از این دسته، امکان دیالوگ دو دنیا (دنیای ساروها و دنیای افراد عادی) با هم فراهم می‌شود و هیچ یک بر دیگری برتری نمی‌یابد.

(ب) دیوانه‌سازها
آن‌ها هم به نوعی، ارتش و پلیس نظام نانوایتل را تعاض می‌کنند. آنها که نگهبانان زندان «آزاتلای» هستند، از اسید شادی و میل به زندگی دیگران تغذیه می‌کنند.

دیوانه سارها نمی‌توانند ببینند. آنها با حس کردن عواملط و احساسات آدم‌ها، آنها را پیدا می‌کنند. سارهازها وقتی بخواهند کسی را نابود کنند، از بوسه دیوانه‌سازها کمک می‌گیرند و این گونه روح او را از بدنش بیرون می‌کنند. در آن صورت فرد بدون روحش زندسته اما دیگر نه شخصیت دارد، نه تعویب و نه نقطه نظر. فقط زندسته است مثل یک پوسته نودخلی. هاگرتد در مورد دوران زندانش در آزاتلای این گونه سخن می‌گوید: «هیچ جای دنیا به بدی اون جانیس، فکر می‌کردم مردم دیوانه می‌شم. همه بدجنس‌ها و ناراضی‌هام یادم می‌اومد... روزی که از هاگوارتز اخراج شدم... روزی که بلام مردم... روزی که باید «نوربرت» رو آزاد می‌کردم... بعد از همه به مدت آدم باشن نمادیکه و چید. آدم دیکه دلش نمی‌خواد زنده باشه. دیوانه‌سازها نسلشون نمی‌آوردن کم.»^{۱۶}

و بعد در مقابل هرمپون که به او گفت: «پولی تو بی‌گناه بودی»، جواب می‌دهد: «فکر می‌کنی اونا به این چیزا اهمیت میدن؟ اصلا برایشون مهم نیست. همین که دوست سیمد نفر اون جا سجن باشن، اونا با دشمنون کردن می‌شنکن. می‌ریزن سرتون همه شادی و نشاطشونو می‌بخن. برایشون فرقی نداره کی بی‌گناه کی گناهکار.»^{۱۷}

شخصیت‌های دیگری چون «فلیچ» و «فلیچ» نیز به نحو دقیق‌تری حکایت از فساد اخلاقی نظام‌ها حکم دارند. گویوی صومهرای «رویلنگ» بر هم نثار می‌شوند تا فساد اهرمیتی یعنی جوع را نشان دهند.

توینسته از آن جا که نشان گروه اسلاترین را و از جمله «دومورت» را مار (یک با سلیسک) انتخاب می‌کنند می‌توان با توجه به مفهوم نماین آن، معنای را دریافت. مار، نماینه کنش خوردن و بلعیدن است ندامت‌کننده دو حی بر پستی و حی نفرت. نللم نوبتیر «دومورت» هم ضمن میل به غلبه و بلعیدن همه چیز، خواست بر سینه شدن است و از طرفی، نفرت سارین را نیز برمی‌گزید. هم چنین خصلت مار، پوست آنتخن و ترک پوسته قدیمی و تجدید حیات با صولتی جوان‌تر و تازه‌تر است. در نتیجه، هماره خنجر تجدید حیات و دمورت‌ها وجود دارد، همان گونه که خواننده در پایان این داستان‌ها منتظر مبارزاتی جدید بر علیه «دومورت» با خالصن و جانشینانش است.

آن چه مسلم است، انبوه مطالب مطرح در این مجموعه اجازه نمی‌دهد حتی به اهم مسائل مطروحه در این کتاب اشاره کرد به ناچار با گزینشی ابتدایی، مسائلی چند را بیان کردیم. امید که دیگری علاقه‌مند از زوایای دیگر به این مجموعه نظر افکندند.

پانویست‌ها:

۱. مجله HornBook
۲. فلتنزی در انبیت کودک محمد محمدی، ص ۱۱۹.
۳. همان منبع، ص ۲۶.
۴. هری پاتر، ج ۱، ص ۲۲۸.
۵. هری پاتر، ج ۲، ص ۲۲۳.
۶. هری پاتر، ج ۱، ص ۲۲۲.
۷. هری پاتر، ج ۲، ص ۱۹.
۸. همان منبع، ص ۲۰۲.
۹. همان منبع، ص ۲۰۲.
۱۰. همان منبع، ص ۲۱۹.
۱۱. همان منبع، ص ۲۲۲.
۱۲. همان منبع، ص ۳۲۷.
۱۳. همان منبع، ص ۳۲۸.
۱۴. همان منبع، ص ۳۵۱.
۱۵. هری پاتر، ج ۲، ص ۲۲۷.
۱۶. همان منبع، ص ۳۵۱.
۱۷. همان منبع، ص ۳۵۱.
۱۸. همان منبع، ص ۵۲.
۱۹. هری پاتر، ج ۲، ص ۳۲۸.
۲۰. همان منبع، صص ۲۶۸ - ۲۶۹.

